

جستارنامه ادبیات تطبیقی
(فصلنامه علمی تخصصی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد)
سال یکم / شماره یکم / پاییز ۱۳۹۶

مقایسه مضامین مشترک داستان گردآفرید با داستان حماسه بانری و فتح دهلی

دکتر محمود صادقزاده*

مریم داوری**

چکیده

بررسی تطبیقی آثار ادبی، همواره، راز و رمزهایی را آشکار می‌سازد و این امکان را فراهم می‌آورد که وجوه مشترک و متفاوت، به ویژه اندیشه‌های گوناگون آثار با یکدیگر شناخته شوند. در باره شاهنامه فردوسی و حماسه‌های قوم بلوچ، تاکنون پژوهش‌های انجام شده، اما در زمینه بررسی تطبیقی مضامین مشترک گردآفرید از شاهنامه با داستان حماسه بلوچی به نام بانری و فتح دهلی پژوهش مستقلی صورت نگرفته است. در این جستار، به شیوه توصیفی، تحلیلی، استنادی و مقایسه‌ای کوشش شده تا با رویکردی تطبیقی، مهم‌ترین بن‌مایه‌ها و مضامین مشترک میان این دو داستان واکاوی و بررسی شود. ابتدا به‌طور کوتاه به جایگاه حماسه‌های بلوچی اشاره و خلاصه‌ای از داستان گردآفرید و حماسه بانری و... آورده شده و سپس مضامین مشترک دو داستان، همچون: حضور فعال زنان، انتقام‌جویی، سرنوشت و تقدیر، صلح‌جویی، وجود اسب، جنگ‌افزارها، تحقیر و طعنه و رجز خوانی تحلیل، مقایسه و بررسی شده است. بخش‌های زیادی از ساختار موجود دو داستان به گونه‌ای شگفت‌انگیز با یکدیگر شباهت دارند. شجاعت زنانه، انتقام‌جویی، کاربرد طنز و طعنه و تأثیر سرنوشت از مهم‌ترین وجوه تشابه و نیز شیوه‌های رجز خوانی، مقاومت و مبارزه و سرانجام صلح‌جویی در حماسه بانری و حيله‌جستن و ادامه نبرد تا پیروزی در داستان گردآفرید از مهم‌ترین وجوه تفاوت دو داستان به شمار می‌رود.

کلیدواژه‌ها: شاهنامه فردوسی، گرد آفرید، حماسه‌های بلوچی، حماسه بانری و فتح دهلی.

* دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلام واحد یزد، sadeghzadeh@iauyazd.ac.ir

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد یزد، mahkan.davari@gmail.com

۱-۱. مقدمه

تعریف مفاهیم و اصطلاحات حوزه علوم انسانی، غالباً دشوار و با مناقشات محققان همراه است. از زمان ورود واژه یا اصطلاح «حماسه» در ایران یعنی سال ۱۳۱۳ ه. ق هم‌زمان با بزرگداشت هزاره فردوسی، تعاریف محققان و حماسه پژوهان ایرانی و ترجمه سخنان غربیان و سرایت آن در جامعه ادبی، هنوز نتوانسته ایم، به تعریف جامع و مانعی از حماسه دست یابیم. با این حال آنچه از متون حماسی شعر فارسی بر می‌آید حکایت از آن دارد که حماسه را داستان‌ها، شعرهای وصفی مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی، مردانگی‌ها و افتخارات فردی یا گروهی دانسته‌اند که بر ارزش‌های قومی و جمعی تأکید دارد و مظاهر مختلف زندگی یک ملت را در اعصار مختلف در بر می‌گیرد.

تاریخ ادبی حماسی گواه آن است که این‌گونه سروده‌ها و روایت‌های حماسی، در قرون متمادی تکیه گاه هویت ملل مختلف جهان بوده و آداب و ترتیب زیستن و سرانجام، چگونه مردن یک جامعه را در خلال جملات خود بازگو می‌کند. (صفا، ۱۳۸۴: ۳)

شاهنامه فردوسی از با ارزش‌ترین اشعار حماسی و ملی جاویدان ایرانیان به شمار می‌آید و در ردیف حماسه‌های جهانی و حتی برتر از آن قرار دارد. شاهنامه، تاریخ ایران را از دوران باستان تا شکست ساسانیان و انقراض پادشاهی آنان به دست اعراب شامل می‌شود و نگارنده، در این پژوهش درصدد آن هست تا مضامین یکی از داستان‌های شاهنامه به نام گردآفرید را با یکی از حماسه‌های قوم بلوچ به نام حماسه بانری و فتح دهلی مقایسه نماید.

«حماسه بلوچی یا به اصطلاح بلوچ‌ها «کهنین شایری» و یا «عهدی شایری»، از نوع حماسه‌های ابتدایی، طبیعی و شفاهی است. به مانند همه اقوامی که زندگیشان بر پایه معیشت شبانی است، شعر حماسی بلوچ‌ها شفاهی و چندسویه است. یعنی آمیزه‌ای است از اساطیر، تاریخ، افسانه و ادبیات عامیانه آنان. این‌گونه سروده‌ها معمولاً به دوران نخست تاریخ ادبیات یک قوم تعلق دارند که از این دوران به عنوان ادبیات شفاهی یاد می‌شود، بنابر این، حماسه بلوچی به دوران پایانی خود که مراحل تدوین و تنظیم هنری است، نرسیده و به صورت منظومه‌های حماسی هماهنگ و یک دست با مشخصات

حماسه ملی در نیامده است.» (شه بخش، ۱۳۷۴: ۷).

کوچ‌نشینی بلوچ‌ها مانع از آن شده‌است که این حماسه‌ها به مرحله تدوین برسند و از گزند دخل و تصرف در امان بمانند؛ در حالی که از کتابت شاهنامه زمان بسیار زیادی می‌گذرد و هرچند آن نیز بعدها از گزند دخل و تصرف کاتبان در امان نمانده- است، با وجود این، مانند یک شاهکار حماسی با همه ویژگی‌های حماسه ملی مطرح می‌شود.

بررسی تطبیقی آثار ادبی، همواره آشکار کننده راز و رمزهایی است که در بررسی جداگانه این آثار کمتر به چشم می‌آیند. در نگاه نخست چنین می‌نماید که آثار گوناگون، به ویژه در گستره اسطوره و حماسه، پیوند چندانی با یکدیگر ندارند؛ زیرا در میان اجتماعاتی با آرمان‌ها، فرهنگ‌ها و شیوه‌های اندیشه گوناگون شکل گرفته‌اند؛ حال آن که بیشتر این آرمان‌ها و باورها، در ناخودآگاه جمعی بشر جای دارند و در میان ملل گوناگون، تجلی واحدی نداشته‌اند.

«کلودلوی استروس»، در کتاب اسطوره و معنا درباره گستردگی اساطیر و ارتباط آن‌ها با یکدیگر می‌نویسد: «...برای حل این مشکل باید از آمریکای جنوبی سری به آمریکای شمالی بزنیم، زیرا سرخ‌شناخت اسطوره آمریکای جنوبی در دست اسطوره آمریکای شمالی است. این شیوه کار من بسیار مورد انتقاد قرار گرفته‌است. منتقدان می‌گویند اساطیر یک قوم معین فقط در شالوده فرهنگ همان قوم درک کردنی و قابل تفسیر است.» (لوی استروس، ۱۳۷۶: ۴۰)

برخلاف تصور برخی که شاهنامه و حماسه‌های بلوچ پیوندی با یکدیگر ندارند، این دو حماسه خاستگاه مشترکی دارند. وجود بن‌مایه‌های مشترک فراوان میان این دو اثر، تأثیرپذیری احتمالی سراینده‌گان بلوچ-با توجه به قدمت شاهنامه نسبت به حماسه‌های بلوچ-از شاهنامه را تقویت می‌کند.

۱-۲. پیشینه و ضرورت تحقیق

درباره پیشینه تحقیق در زمینه مضامین مشترک داستان گردآفرید با داستان حماسه بانری و فتح دهلی، می‌توان به مقاله «تحلیل روان‌کاوانه شخصیت گردآفرید» مندرج در فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دانشگاه آزاد واحد تهران جنوب، شماره ۱۴،

سال ۱۳۸۸، از سعید قشقایی، اشاره کرد. نویسنده در این پژوهش با رویکردی میان رشته‌ای از نوع روانکاوی ادبی به تقابل و تبادل ادبیات و روان کاوی می‌پردازد و از دید مکاتب روان‌پویایی روان گردآفرید را بررسی می‌کند.

مقاله «تحلیل شخصیت و نقش زنان در داستان‌های شاهنامه» از حسین علی نقی است. این مقاله در فصل‌نامه علمی پژوهشی زن و فرهنگ شماره ۳ پاییز ۱۳۹۰ به چاپ رسیده است. در این مقاله سعی شده است، شخصیت، نقش و تأثیر زنان شاهنامه در داستان‌های آن، نشان داده شود. و به این نتیجه رسیده است که نقش زنان در شاهنامه یکسان نیست و شخصیت هریک از آنان منحصر به فرد و یکتاست.

در زمینه ادبیات حماسی قوم بلوچ هم عظیم شه‌بخش، در «بررسی حماسه‌سرایی در زبان بلوچی» به گردآوری و بررسی حماسه‌های شفاهی قوم بلوچ پرداخته که کاری ارزشمند و درخور توجه است و راه را برای پژوهش‌های دیگر در این باره فراهم می‌کند؛ اما تاکنون کسی این حماسه‌ها را با دیگر حماسه‌های ملل مقایسه نکرده است.

بررسی سابقه تحقیق نشان می‌دهد پژوهشی که در آن به مطالعه و تحلیل مضامین مشترک داستان گردآفرید با داستان حماسه بانری و فتح دهلی، پرداخته شده باشد، صورت نگرفته است. از این‌رو ضروری به نظر می‌رسد که با پژوهش‌های موردی و مقایسه‌ای به بررسی مضامین حماسی این دو پرداخته شود که ساختار مشترک یا مشابهی دارند تا میزان شباهت و تفاوت این دو اثر مشخص گردد. علاوه بر این، تحقیق درباره مضامین و ساختار مشترک این دو اثر، ما را با ساختار فکری و ذهنی گویندگان و نویسندگان این آثار بهتر آشنا خواهد ساخت و دریچه‌ای برای فهم لایه‌های زیرین و دلالت‌های ضمنی این آثار بر روی خواننده خواهد گشود.

۲. بحث

۲-۱. خلاصه داستان گردآفرید

گردآفرید نخستین شیرزن حماسه‌ملی ایران است. گردآفرید دلربا و چالاک با این که در شاهنامه حضوری کوتاه دارد و شکست هم می‌خورد، بسیار برجسته است و یکی از گیراترین زنان شاهنامه. وی را می‌توان مانند فرانک، ارنواز و شهرناز، نمونه زن اصیل ایرانی دانست.

زنی بود بر سان گرد سوار همیشه به جنگ اندرون نامدار
کجا نام او بود گردآفرید زمانه ز مادر چنین ناورید
(شاهنامه، ۱۳۷۹: ۲ / ۱۸۴)

در رهسپاری سهراب از توران به ایران، هنگامی که وی در جستجوی پدرش رستم است، با او آشنا می‌شویم. در مرز توران و ایران، دژی به نام سپیددژ هست. گژدهم که یک ایرانی سالخورده است، بر آن فرمان می‌راند و همواره در برابر دشمن پایداری سرسختانه‌ای می‌ورزد و با این کار، دل همه ایرانیان را به آن دژ امیدوار می‌سازد. گژدهم پیر، پسری خرد به نام گُستهم دارد، و دختری به نام گردآفرید. سهراب ناچار است، پیش از در آمدن به خاک ایران از این دژ بگذرد. در نبرد میان سهراب و هژیر، فرمانده دژ، سهراب بر او پیروز می‌گردد. سهراب، نخست می‌خواهد او را بکشد، اما سپس او را اسیر کرده راهی سپاه خود می‌کند. آگاهی از این رویداد، دژنشینان را سراسیمه می‌سازد، اما گردآفرید چنان این را مایه ننگ می‌داند که بر آن می‌شود خود به نبرد او رود. سهراب در پی چالش آن شیرزن به رزمگاه در می‌آید و آن دو به پرخاش و نبرد در می‌آیند. سهراب در برابر باران تیر گردآفرید، ناچار سپرش را به کار در می‌آورد. وی جنگ‌کنان نزدیک گردآفرید می‌شود و نیزه او را می‌گیرد. با نیزه جامه جنگی او را می‌درد، گردآفرید شمشیر می‌کشد و با فرود آوردن آن نیزه سهراب را می‌شکند. سرانجام می‌بیند که توان رویارویی با سهراب را ندارد و می‌کوشد سوی دژ بگریزد. اما سهراب به او می‌رسد و کلاه خودش را برمی‌گیرد؛ تازه می‌بیند که آن پیکارگر نه مرد، بلکه دختری زیباروی است. گردآفرید به نیرنگ دست می‌یازد و به سهراب می‌گوید که خوب نیست رزمندگان ببینند که وی در نبرد با یک دختر به چنین کوشش و رنجی گرفتار آمده و به او پیشنهاد می‌کند که همراهش به درون دژ برود و دژ در چنگ باشد. سهراب که خیره او شده، در دام شگرد گردآفرید می‌افتد. گردآفرید او را تا درب دژ می‌آورد، سپس با چابک‌دستی بسیار به درون دژ می‌جهد و در را می‌بندد. سهراب بیرون می‌ماند. گردآفرید به بالای دژ می‌رود و ریشخندکنان فریاد می‌زند: «ترکان ز ایران نیابند جفت!» سپس به اندرز به او می‌گوید که بهتر است پیش از آن که رستم به آنجا برسد، همراه سپاهش به توران برگردد. (خالقی مطلق، ۱۳۹۴: ۱۸۷)

۲-۲. خلاصهٔ حماسهٔ بانری و فتح دهلی

میرچاکر سردار بزرگ قوم بلوچ با همهٔ اقوام متحد، از جمله رندان و لاشاریان و نوهانیان و رای زنی می‌کند و به آنان پیشنهاد می‌دهد که برای فتح دهلی و رزم با شاه دهلی آماده گردند. رهبران اقوام پیشنهاد چاکر را پذیرفتند و هم پیمان گشتند. همهٔ آن‌ها در کنار هم سپاهی بزرگ گرد آوردند.

چاکر پهلوانان و فرماندهان بزرگ سپاه را در یک جا گرد آورد و از همهٔ آنان پیمان جنگندگی و همدلی گرفت. از آن‌جا که میران نسبت به شاه دهلی کینه ای در دل داشت پیمان کرد که تا کاخ پادشاهی دهلی را فتح نکنم، دوباره به گچرو بر نمی‌گردم. گوهرام پیشاپیش به شاه دهلی اخطار داد و برای او نامه ای نوشت و گفت: که آمادهٔ رزم با بلوچان باشد؛ سپاه بلوچان به فرماندهی چاکر به سوی تو دارد می‌آید. شاه دهلی با شنیدن این پیغام به شدت خشمگین شد و برای چاکر پیغام فرستاد و گفت: «ای چاکر تو شایستهٔ تخت و پادشاهی دهلی نیستی و تو بلوچ هستی و جایگاه تو در کوه و بیابان است و به زندگی در همان جا خرسند باش. ای چاکر من به طور کامل آماده و مجهز هستم با سپاه بزرگ و تجهیزات نظامی پیشرفته‌ای که دارم در برابر تو خواهم ایستاد.» چاکر رو به سپاه خود کرد و گفت: «ای یاران پاسخ غرور آمیز و خود خواهانهٔ شاه را شنیدید؟ شما هم برای نبرد با او آماده گردید.»

فرماندهان و پهلوانان دلیر بلوچ سوار بر اسبان و همراه با سپاهیان خود به کاخ شاه حمله ور شدند و پس از جنگی سخت بلوچان توانستند تا دروازه های کاخ شاه پیش بروند و لشکر سی هزار تنی شاه را تار و مار کنند. شاه از شکست لشکر خود خبردار گردید و پرچمی رنگی بالای سر برد و برای نبردی انتقام‌جویانه به لشکر بلوچان حمله برد. چاکر به ناچار یا از روی تدبیر عقب‌نشینی کرد و سپاه او در حال عقب‌نشینی پیکر کشته شدگان خود را برداشتند. سپاه بلوچان در جایی گرد آمدند تا از کشته شدگان و اسیران آمار بگیرند. چاکر رو به سپاه کرد و گفت: به دقت جستجو کنید که چه کسانی همراه نیستند. پس از آمارگیری اعلام کردند که بانو «بانری» و «بگر پور رامین» همراه با دویست سوار حضور ندارند. «چاکر» اندوهگین شد و گفت: اگر به «سیبی» برگردم مردمی که به پذیرهٔ من می‌آیند خواهند پرسید که «بانری» کجاست؟ من در آن جا چه پاسخی بدهم؟

«میران» که از پیش کینه شاه را در دل داشت از نبودن مادرش «بانری» برآشفت و کینه اش دوچندان گشت. پا به رکاب اسبش «هار» گذاشت و برای جستن پیکر مادر و دیگر سواران به رزمگاه برگشت. «میران» تا کاخ شاه پیش آمد و دید که مادرش «بانری» در نبردی تن به تن شاه را در برابر ضربه‌های شمشیر خود به زانو در آورده است. میران از روی خشم بر شاه فریاد کشید و گفت: این که با تو می‌جنگد، زن است. شاه که از زن بودن هم نبرد خود آگاه شد رو به «بانری» کرد و گفت که تو زن بودی. از رویارویی با من دور شو! «بانری» پاسخ داد، هرچند زن هستم ولی مانند زنان دیگر نیستم و با وجود زن بودن از زنانی مانند زنان خانواده تو برتر و اهل رزمم و اهل بزم و خانه نشینی نیستم. پس از این رجزخوانی کوتاه، «میران» مادرش را به عقب کشانید و در نبردی تن‌به‌تن بر شاه چیره شد و او را دستگیر کرد. از سوی دیگر «بگرپور رامین» کاخ شاه را تصرف کرد و سپاه بلوچان پیروز میدان گردید. «میرچاکر» بر تخت شاهی تکه زد و سرداران همگی بر تخت هجوم بردند و تخت تاب سنگینی آنان را نیاورد و پایه‌های تخت شکست. «میرچاکر» ماندن در آن جا را مناسب ندید و گفت تخت پادشاهی این جا مرا قانع نمی‌کند و برای من زندگی در سییی و در کنار مردم سرزمین خود بهتر است. بنابر این با شاه آن جا سازش و گفتگو کرد و در طی پیمان‌نامه ای که با هم بستند، دوباره آن سرزمین را به شاه برگرداند و همراه با سپاهیان‌ش به سییی برگشت. (جهان‌دیده، ۱۳۹۰: ۲۶۸)

۳. بررسی مضامین مشترک داستان گردآفرید و حماسه بانری

۱-۳. حضور زنان

یکی از نمونه‌های بارز دلاوری و شجاعت زنانه را در حماسه بانری و فتح دهلی می‌بینیم؛ آنگاه که بلوچ‌ها به قصر شاه هندوستان حمله کرده، «بانری» (خواهر چاکر، مردانه در برابر دشمن می‌ایستد و شمشیر می‌زند.

تَو جَنینی بَی کِر کَن و تَی راهَ	چو جواب دانگ بانری شیَهک
گون هما شاهَ زهرکنی گال آتک	اگ جنینی یان نئی جن هزَمان
چَن همایت گه میتگان نندانت	پَن ء مُرواک ء مهپران رندانت

گون وتی مردان در گُلانیش آنت من جنین ء په مجلس ء نیلان
(جهاننیده، ۱۳۹۰: ۲۷۹)

که تو زن هستی از راه خود کنار برو. بانری دختر شیپک پاسخ داد.
و از روی خشم این گونه سخن گفت: من اگر زنم نه مانند دیگر زنانم و از زن تو
برترم. زن به کسی می‌گویند که در خانه‌ها می‌نشیند.
و به آرایش خود مشغول است و موهای خود را می‌آراید و با شوهران خود
خلوت می‌کنند.

من این گونه زنان را در مجلس و همراهی خود راه نمی‌دهم. (همان)
مقاومت مردانه او جانی دوباره به بلوچ‌ها بخشیده و آنان را به حمله دوباره
برمی‌انگیزد تا سرانجام بلوچ‌ها دهلی را فتح می‌کنند.
دلوری‌های این زن یادآور شیرزنی‌های گردآفرید در برابر سهراب است؛ وقتی
هجیریه دست سهراب اسیر می‌شود:

کجا نام او بود گردآفرید زمانه ز مادر چنین ناورید
چنان ننگش آمد ز کار هجیر که شد لاله برگش به کردار قیر
پوشید درع سواران جنگ نبود اندر آن کار جای درنگ
(شاهنامه: ۱۸۴/۲)

گردآفرید پس از نبردی کوتاه، اسیر سهراب می‌شود، اما با حيله و ترفند خود را از
چنگال سهراب می‌رهاند. دکتر اسلامی ندوشن در کتاب *زندگی و مرگ پهلوانان* در باره
گردآفرید می‌گوید: «اگر زنان شاهنامه نمونه بارز تمام عیار هستند، در عین برخوردار
از فرزندی، بزرگ منشی و حتی دلیری از جوهر زنان به نحو سرشار نیز بهره‌مندند.
زنانی چون سیندخت و رودابه و ته‌مین و فرنگیس و جریره و منیژه و گردآفرید و
کتایون، هم عشق را بر می‌انگیزند هم احترام را». (اسلامی ندوشن، ۱۳۸۴: ۸۶)

۳-۲. انتقام جویی

در تمام اشعار حماسی بلوچی انتقام‌جویی که در نزد بلوچ‌ها اصطلاحاً (بیر) گفته
می‌شود، عاملی است بسیار قوی. پهلوان برای رسیدن به هدف که همان کین‌کشی

است، کردارها و اعمال فراوانی انجام می‌دهد. این ضرب المثل در بین بلوچ‌ها رایج است که «انتقام بلوچ‌ها گم نمی‌شود». (شه بخش، همان: ۷۴)

برای نمونه، میران نسبت به شاه دهلی کینه‌ای در دل داشت، پیمان کرد که تا کاخ پادشای دهلی را فتح نکند، دوباره به گچرو بر نمی‌گردد و چنین می‌گوید:

يَكْ ءُ يَكِي ءَ چَاكَرَءَ گوشت آنْت	گوْشِ گِرَاتِ رَاچِءُ پُئَلِينِ رِنْدَانِ
يَكْ ءُ دَانَايِنِ هِرْدَمَنْدَانِ	مَهْرَمِينِ لَجَانِي هُدَابَنْدَانِ
چَا كِه گُونِ شَاهِءَ گِلَوَاتِ مِيرَانِ	كُولِ اِنِ مَارَا چِه مُرْشَدِءُ پِيرَانِ
دِهَلِيءِ نَكْشِينِ گُوَانِگِرَءَ زِيْرَانِ	مَنْ نَتَرَانِ پِه كَجِرُوْ بَاگِينِ

(جهانديده: ۲۷۳)

ای جنگجویان قوم رند توجه کنید. / ای خردمندان دانا / ای خداوندان غیرت و حیا همت کنید. / از سوی دیگر میران از شاه دهلی گله مند و ناخرسند بود. / و گفت سوگند به مرشدان و پیران / تا کاخ پر از نقش و نگار دهلی را فتح نکنم به گچرو آباد بر نمی‌گردم. (همان: ۲۷۴)

کینه‌توزی و انتقام‌جویی یکی از ویژگی‌های بارز و برجسته حماسه بلوچی است؛ به گونه‌ای که به جرأت می‌توان گفت: بخش اعظمی از این حماسه را زیر تأثیر خود قرار داده‌است. اگر حماسه بلوچی را به یک درخت تناور تشبیه کنیم، انتقام‌جویی و کین‌توزی به منزله ریشه این درخت است.

«اگر مایه اصلی داستان‌های بزمی مهر است، جوهر واقعی داستان‌های رزمی بی‌گمان کین خواهد بود. آن‌جا عشق آفریدگار است و این‌جا نفرت پروردگار... بنابراین، اگر بگوییم کین درونمایه مستمر و مستدام شاهنامه است، سخنی به گزاف نگفته‌ایم؛ چرا که جنگ مایه اصلی داستان‌های این شاهکار است و کین توختن انگیزه هر جنگ و کارزار است.» (سرامی، ۱۳۸۳: ۲۲)

نمونه بارز انتقام‌جویی در داستان گردآفرید، موقعی است که ساکنان دژ از اسیر شدن هجیر آگاه می‌شوند؛ در آن موقع گردآفرید پهلوان شیرزن ایرانی برای نجات هجیر لباس رزم می‌پوشد:

به دژ در چو آگه شدند از هجیر / که او را گرفتند و بردند اسیر

خروش آمد و نالهٔ مرد و زن که کم شد هجیر اندر آن انجمن
چو آگاه شد دختر گزدهم که سالار آن انجمن گشت کم
چنان ننگش آمد ز کار هجیر که شد لاله رنگش به کردار قیر
بپوشید درع سواران جنگ نبود اندر آن کار جای درنگ
(شاهنامه: ۱۸۴/۲)

۳-۳. سرنوشت و تقدیر

«در حماسهٔ بلوچی، اعتقاد به تقدیر و سرنوشت عاملی است مهم. بلوچ‌ها اعتقاد دارند که سرنوشت در آسمان‌ها رقم خورده‌است و آنچه باید بشود، از پیش معین و معلوم است، آنان دو اصطلاح جداگانه در مورد زندگی و مرگ دارند که در مورد زندگی «آبخورد» است و در مورد مرگ «خاکخورد». (شه بخش، همان: ۸۴) شاعر در حماسهٔ بلوچی می‌کوشد حوادث را با تقدیر مرتبط کند. جبرگرایی و اشعری‌گری بر تمامی اشعار حماسهٔ بلوچی سایه افکنده است، به گونه‌ای که ردپای آن را در جای‌جای این حماسه می‌توان یافت.

پس از حملهٔ فرماندهان و پهلوانان دلیر بلوچ به کاخ شاه و پس از جنگی سخت، بلوچان توانستند تا دروازه‌های کاخ شاه پیش بروند و لشکر سی‌هزار تنی شاه را تار و مار کنند. شاه از شکست لشکر خود خبر دار گردید و پرچمی رنگی بالای سر برد و برای نبردی انتقام‌جویانه به لشکر بلوچان حمله برد و با خشم بلند شد و گفت: بخت و اقبال خود را با چاکر می‌آزمایم.

شَه چَرا اَحوالان سَهیگ یونگ گوئش گِراتِ راجهٔ پُئللین رندان
گون چاکرهٔ آزمايان وتی بهتَه زهرکنسی پادآتکک سره تَهتَه
(جهان‌دیده: ۲۷۷)

شاه از احوال سپاه خود با خبر شد/ خشمگینانه از تخت خود برخاست/ که بخت خود را با چاکر می‌آزمایم/ چاکر به ناچار عقب نشینی کرد. (همان: ۲۷۷)
در پایان جنگ میران برای پیدا کردن مادر خود وارد کاخ شاه می‌شود و متوجه می‌شود که مادرش بانری در نبردی تن به تن شاه را با ضربه‌های خود به زانو درآورده

است و «میران»، مادرش را به عقب کشاند و در نبردی تن به تن بر شاه چیره شد و او را دستگیر کرد. شاه در این هنگام قصد دفاع از خود را دارد ولی بخت با او یار نبود:

زهر کنین شاه ۲ تیگ وتی شانتگ لوح ۲ محفوظ تالسه لی کپنگ
میران گیڈین اسپر ۲ ژرتگ تیگ ئی چه برچانک ۲ بن ۲ پُرشنگ

(جهاننیده: ۲۸۱)

شاه خشمگین تیغ خود را بر میران کوفت/ ولی بخت شاه به گونه ای دیگر بود/ میران سپر استوار خود را در برابر او گرفت/ و بر اثر آن تیغ شاه از دسته شکست.

(همان: ۲۸۱)

«در لابلای نوشته‌های شاهنامه فردوسی به گونه‌ای جبریگری پدیدار است و آن این که سرنوشت همه آدمیان از روز نخست شناخته و دانسته است و آدمی آن توش و توان ندارد که گام از آن فراتر نهد و خود را به کار کشد، زیرا شکست‌ها، پیروزی‌ها، دوستکامی‌ها و... از روز نخست در نامه ازلی آنان نوشته شده است که با گذشت روزگار، هریک به نوبه خود و در جای خود بی‌کم و کاست پدیدار خواهد شد.»

(آبادی‌باویل، ۱۳۵۰: ۶۷)

فردوسی، گاه از زبان شخصیت‌های داستان بحث تقدیر و سرنوشت را بیان می‌کند، برای نمونه موقعی که گردآفرید، وارد دژ شد و در دژ را به روی سهراب بست، بر بالای دیوار دژ می‌رود و چنین می‌گوید:

چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت کای شاه ترکان چین
چرا رنجه گشتی کنون بازگرد هم از آمدن هم ز دشت نبرد...
چنین بود و روزی نبودت ز من بدین درد غمگین مکن خویشتن

(شاهنامه: ۱۸۹/۲)

و خطاب به سهراب می‌گوید: رسیدن به وصال من نصیب و قسمت تو نبود. قدم‌علی سرامی در کتاب *از رنگ گل تا رنج خار* در باره تقدیر می‌گوید:

«هریک از داستان‌های شاهنامه، نمایش سلطه تقدیر، بر زندگی انسان و جهان‌اند و در هیچ یک از آن‌ها انسان به آزادی دست نمی‌یابد. بلا استثنا این داستان‌ها به بازی شطرنج می‌مانند. بخشش و کوشش در این داستان‌ها، همان‌گونه که در داستان‌گو و

تلخند می‌بینیم، پیکار با یکدیگر را می‌آغازد، اما در فرجام همیشه شاه بخشش چیرگی می‌یابد و شاه کوشش مات و مبهوت در جای خشکش می‌زند.» (سرامی، ۱۳۸۲: ۶۱۸)

نکته نغزی که باید بدان اشاره کرد، این است که فردوسی آن‌جا که از زبان شخصیت‌های داستان سخن می‌گوید، اغلب پس از کشمکش بسیار، و جدال قهرمان با تقدیر و سرنوشت خویش، متحیر و سرگشته، زبان به اقرار می‌گشاید و چنین می‌نماید که باور به تقدیر و سرنوشت، یکی از بنیادی‌ترین بن‌مایه‌های فکری شاهنامه است.

۳-۴. صلح‌جویی شخصیت‌ها

عظیم‌شاه بخش در کتاب حماسه سرایی در زبان بلوچی درباره صلح‌جویی قوم بلوچ می‌گوید: «در حماسه بلوچی اشخاصی دیده می‌شوند که برخلاف اطرافیان آتشین مزاج و تندخویشان، روحیات ملایم و صفاتی پسندیده دارند. آنان همیشه می‌کوشند تا مانع بروز اختلاف و شروع جنگ میان قبایل شوند؛ هرچند در این راه توفیق نمی‌یابند. زیرا بر پایه تقدیر روی دادن حوادثی چون جنگ و خونریزی اجتناب‌ناپذیر است. این افراد می‌توانند از سرداران جنگجو و یا پیران اهل طریقت باشند. در برخوردشان هم با سرداران از آنان انتقاد می‌کنند و در مواردی به نفرین سردار جنگجویی که حاضر به ترک میدان نبرد و خونریزی نمی‌شود، می‌پردازند.» (شاه بخش: ۵۸)

در حماسه بانری و فتح دهلی، میرچاکر با این ادعا که تخت پادشاهی این‌جا مرا قانع نمی‌کند و برای من زندگی در سیبی و در کنار مردم سرزمین خود بهتر است. با شاه آن‌جا سازش و گفتگو کرد و در طی پیمان‌نامه‌ای که با او بست. دوباره آن سرزمین را به شاه برگرداند و همراه با سپاهیان‌ش به سیبی برگشت.

هیبتگی روجء رند همودنشت آنت چاکرء گون شاه ثرانی مان بستک
گون وتء سوگندء کسم گرتگ دهلیء بکشاتک پدا شاهء

(جهان‌دیده: ۲۸۲)

و چاکر با شاه از در آشتی و گفتگو برآمد/ و پیمان بست و سوگند خورد که پیمان را نشکند/ دهلی و پادشاهی را دوباره به همان شاه بخشید / دوباره همه رندان برگشتند.

(همان: ۲۸۲)

در حماسه بلوچ گویی که همه چیز دست به دست هم می‌دهد تا جنگ آغاز شود، همه عناصر و شخصیت‌ها به گونه‌ای دست در دست یکدیگر، زمینه شروع جنگ را آماده می‌سازند. گاه سیر حوادث به قدری سریع روی می‌دهد که شخصیت‌های صلح‌جو ناخودآگاه در آن غرق می‌شوند، بی‌آنکه بتوانند گام مثبتی برای حل مشکل بردارند. البته نباید از این نکته چشم پوشید که افراد صلح‌جو بیشتر با سردارانی خودکامه روبه‌رو هستند که جز جنگ و خون‌ریزی به چیزی نمی‌اندیشند.

در شاهنامه فردوسی نیز افراد صلح‌جو با سرداران و یا پادشاهان خودکامه در جدالند، با این تفاوت که میزان نفوذ و تأثیرگذاری افراد صلح‌جو بیشتر از همتایان آنان در حماسه بلوچی است. گفتنی دیگر این‌که هرچند گاهی این افراد در کار خود توفیق می‌یابند، اما فرجام نیکی در انتظارشان نیست.

زمانی که گردآفرید در می‌یابد که شکست خوردن او حتمی است؛ در می‌یابد که بهترین شیوه، به کار بردن مکر زنانه است:

بدانست کاویخت گردآفرید مر آن را جز از چاره درمان ندید
(شاهنامه: ۱۸۹/۲)

گردآفرید که به جنگ نابرابری جنسی میان زن و مرد آمده بود، اکنون موضوع را منحرف می‌کند و نابرابری توان جسمی میان زن و مرد را بهانه قرار می‌دهد و به سهراب می‌گوید:

دو لشکر نظاره برین جنگ ما برین گرز و شمشیر و آهنگ ما
کنون من گشایم چنین روی و موی سپاه تو گردد پر از گفت و گوی
که با دختری او به دشت نبرد بدین سان به ابر اندر آورد گرد
(شاهنامه: ۱۸۷/۲)

در نهایت گردآفرید به طور مصلحتی و موقتی منفعل و تسلیم می‌شود و به سهراب می‌گوید:

کنون، لشکر و دژ به فرمان تُست نباید برین آشتی، جنگ جُست
دژ و گنج و دژبان، سراسر تو راست چو آبی بدان ساز کت دل هواست
(شاهنامه: ۱۸۴/۲)

گردآفرید می‌افزاید که دژ و گنج و دژبان همگی از آن تو خواهد بود و هرگاه که بخواهی می‌توانی به دژ سپید گام بنهی. اما گردآفرید پیش از آن با خدعه زنانه می‌خواهد برابری جسمی خود با سهراب را در برابر هردو گروه از لشکریان به رخ کشد، به‌همین خاطر با وعده پنهانی ازدواج موجب می‌شود که سهراب عنان به عنان و برابر با او حرکت کند و تا در دژ او را بدرقه نماید. «همی رفت و سهراب با او به هم» (همان: ۱۸۷/۲) عنان به عنان رفتن برابر است با برابری جسمی و از دید گردآفرید بسی بهتر از به اسارت رفتن است. سواره رفتن گردآفرید و سهراب با هم، در ذهن گردآفرید القای برابری توان جسمی است که در ذهن لشکریان دو گروه نیز این موضوع تداعی تصویری - معنایی می‌شود. در نهایت جنگ نابرابری میان گردآفرید و سهراب به این ختم می‌شود که:

عنان را بیچید گردآفرید سمند سرافراز بر دژ کشید
در باره بگشاد گردآفرید تن خسته و بسته بر دژ کشید
(شاهنامه: ۱۸۷/۲)

«گردآفرید با تنی خسته و مجروح و کوفته که اثر بند سهراب را بر خود داشت، خود را به درون دژ می‌کشاند.» (رستگار فسایی، ۱۳۸۰: ۱۲۸)

۳-۵. اسب

«اسب در اشعار حماسه بلوچی به عنوان جفت همزاد و نیمه کامل‌کننده پهلوان یاد شده است. کاری که پهلوان نمی‌تواند انجام دهد، اسب به عهده می‌گیرد. پهلوان با اسب به مانند برادر، دوست، یار و یاور در دل می‌کند.» (شه بخش، همان: ۵۳)

فرماندهان و پهلوانان دلیر بلوچ سوار بر اسبان و همراه با سپاهیان خود به کاخ شاه حمله‌ور شدند و پس از جنگی سخت بلوچان توانستند تا دروازه‌های کاخ شاه پیش بروند و لشکر سی هزار تنی شاه را تار و مار کنند. شاعر می‌گوید:

مِنْگَاءُ سَدَانِ جَوَائِیْگَاءُ مَنْدَوَ گُونِ زَرِّ زِیْرَاءِ بَرُوکِیْنَاءِ
گُوهرامِ گُونِ سِیَاهْگُوَاتِ رَتُوکِیْنَاءِ بَکَرَاءِ سَالُوکِءِ مَلُوکِیْنَاءِ
چَاکَرَاءِ گُونِ مِسَرِی چَرُوکِیْنَاءِ مِیرَانِ گُونِ زِیْنِءِ وَ شَرَهَیْنِ هَارَاءِ

شورگتگ رندۀ بازگین بوران دهلیء نَز آرتگ زیادهین زروان
(جهاننیده: ۲۷۴)

که این گونه متکبرانه و پرخاشجویانه بود/ مندو دلیر با پسر خود/ چونا با شمشیر
بران خود./ گوهرام با اسب خود سیاهکوت/ بگرام جوان دلیر و نژاده/ چاکر با شمشیر
برنده/ میران با اسب تیز تک خود هار./ همه این ها با هم رای زنی کردند که با اسب ها
تازی خود/ به دهلی هجوم ببرند و آن جا را به تصرف در آورند./ (همان: ۲۷۴)

«به طور کلی، اسب برای بلوچ ها در صلح و جنگ اهمیت فراوانی داشته است.
تصور پهلوان بدون اسب و به طور کلی، زندگی بدون اسب غیر ممکن بوده است. انواع
اسب ها معروف و به نژادهای فرنگی، ترکی، ایرانی، تازی و بلهری در حماسه بلوچی
یاد شده اند.» (شه بخش، همان: ۵۳)

در شاهنامه نیز اسب اهمیت ویژه ای دارد. به گونه ای که گاه فراتر از یک حیوان، و
مرتبه ای هم پایه قهرمان داستان می یابد. گزینش اسب متناسب برای پهلوان فوق العاده
مهم است.

در داستان گردآفرید سهراب وقتی متوجه می شود که حریف جنگی اش گردآفرید
در جنگ مهارت دارد خشمگین با اسب به سوی او می تازد و گرد و غباری به راه
می اندازد و گرد و غبار عظیم و بلند همواره از لوازم و ویژگی های یک سپاه گران و
توفنده است، تا آن جا که فردوسی برخاستن گرد و غبار میدان جنگ را کنایه از جنگ
می داند.

عنان بر گرایید و برگاشت اسپ	بیامد به کردار آذرگشسپ
زدوده سنان آنگهی در ربود	در آمد بدو هم به کردار دود
بزد بر کمر بند گردآفرید	ز ره بر برش یک به یک بردرید
ز زین برگرفتش به کردار گوی	چو چوگان به زخم اندر آید بدوی
چو بر زین بیچید گرد آفرید	یکی تیغ تیز از میان برکشید
بزد نیزه او به دو نیم کرد	نشست از بر اسپ و برخاست گرد

(شاهنامه: ۱۸۶/۲)

منصوره شریف زاده درباره اسب در شاهنامه می نویسد: «داشتن مرکب خاص نیز از

دیگر خصوصیات پهلوانان نامدار بود و این جنگ افزار جاندار را آن چنان عزیز و گرامی می‌داشتند که آن چنان که بر آدمی، بر آن نامی شایسته نیز می‌نهادند. رخس رستم اسپ تیزهوشی با قدرت مافوق طبیعی بود. شبرنگ بهزاد، اسپ سیاوش، نیز خصلت‌های ویژه‌ای داشت.» (شریف‌زاده، ۱۳۹۶: ۱۳۴)

۳-۶. جنگ‌افزارها

«پهلوانان در تنهایی و یا در میدان نبرد، در رجزهایشان از جنگ‌افزارهای خویش سخن به میان می‌آورند. آنان را می‌ستایند. از ضربات کاری که بر پیکر حریف وارد می‌آورند، سخن می‌گویند. مثلاً تیزی شمشیر، برندگی تبرزین، محکمی سپر، سرعت تیر و کمانشان و مقاومت زره خویش را به رخ می‌کشند. ابزارآلات جنگی به‌مانند جان، از دوست‌داشتنی‌ترین و عزیزترین چیزها برای پهلوانانم هستند. اصلاً جدای از او نیستند، بلکه به‌مانند اعضای بدن برای پهلوان کارآمد بوده و از دست‌دادن آنان مانند قطع یکی از اعضای بدن است. در حماسه بلوچی مهم‌ترین شمشیرها، هندی، سپاهانی، شیرازی، لاری، سیلانی و مصری ذکر شده‌اند.» (شه بخش: ۵۲)

در داستان بانلی و فتح دهلی، شاعر میدان رزم و صحنه برخورد شمشیرها به یکدیگر را این‌گونه توصیف کرده است:

شیکِ اِتکِ کشمیری لُرین زِلان	شیکِ اِتگِ زَهْمِ دُرَهگِ اِتگِ بِلان
تِیگِ تانِ بَرچانکِ شُتِ اَنتِ مِینان	تیرکمانانِ زهرِ سَرینِ شِلان
گِپتانِ وِرناهانِ لَکْهینِ جانان	مانِ بهانانیِ پَربهینِ وِتگان

(جهان‌دیده: ۲۷۴)

صدای به هم خوردن شمشیرها و پرتاب نیزه‌ها فضا را پر کرده بود. / شمشیرهای کشمیری در بالای سرها به جنبش درآمدند. / کمان‌ها تیرهای زهرآلود خود را رها می‌کردند. / تیغ‌ها تا دسته در خون کشتگان فرو رفتند. / کشته‌شدگانی که بر پشت اسب‌های قوی سوار بودند. / (همان: ۲۷۴)

در شاهنامه نیز جنگ‌افزارها جایگاه ویژه‌ای دارند، به‌گونه‌ای که گاه پهلوان جان خود را در راه به جنگ آوردن دوباره آن از دست می‌دهد. نکته مهم دیگر درباره

جنگ‌افزارها این است که گاه پهلوان با آن‌ها همدم و همراز شده و از آنان مدد می‌طلبد. گردآفرید هنگامی که سهراب را دید در ابتدا کمان آماده خود را بر دوش انداخت و برای این که روحیه حریف را تضعیف کند سر نیزه را به سوی سهراب گرفت:

چو سهراب را دید گردآفرید که برسان آتش همی بردمید
کمان به زه را به بازو فگند سمندش برآمد به ابر بلند
سر نیزه را سوی سهراب کرد عنان و سنان را پر از تاب کرد
(شاهنامه: ۱۸۵/۲)

در ادامه داستان گردآفرید، بعد از برگشت سهراب به سوی توران زمین، گزدهم نامه‌ای به پادشاه می‌نویسد و ماجرای حمله سهراب و جنگ با گردآفرید را برایش بازگو می‌کند و در ادامه نامه به توصیف سهراب می‌پردازد و می‌گوید:

برش چون بر پیل و بالاش برز ندیدم کسی را چنان دست و گرز
چو شمشیر هندی به چنگ آیدش ز دریا و از کوه تنگ آیدش
چو آواز او رعد غرنده نیست چو بازوی او تیغ برنده نیست
(شاهنامه: ۱۹۵/۲)

۳-۷. تحقیر و طعنه زدن

«طعنه‌زنی یکی از عوامل آغاز جنگ‌هاست که بلوچ‌ها اصطلاحاً به آن «شگان، تاکور» و یا «آهو» می‌گویند. تمام حماسه‌های رزمی و عشقی بلوچی پر از طعنه‌ها و طنزها هستند که در دوره متقدمین این طعنه زدن‌ها بدون پرده و صریح بوده است. اما در ادوار میانه و نو بیشتر به صورت استعاری و در لُف‌افه و یا گوشه و کنایه درآمده است.» (شهبخش: ۴۶)

یکی از موارد تحقیر و طعنه زدن‌ها در حماسه بانلی و فتح هندی، طعنه زدن بانلی به شاه دهلی و تحقیر مقام زن پادشاه است که می‌گوید: زن به کسی می‌گویند که در خانه بنشیند و به آرایش کردن خود پردازد و موهای خود را آراسته گرداند و با شوهر خود خلوت کند ولی من اهل رزم و جنگ و دلاوری هستم و مثل زن تو نمی‌باشم:

تَو جَنینی بی کِر کَن وتی راهء
 گون هما شاهء زهرکنی گال آتک
 چَن همانیت گه میتگان نندانت
 گون وتی مردان در گُلانیش آنت
 چو جواب دانگ بانری شیَهک
 اگ جَنینی یان نئی جن ء هَزَمَان
 پَن ء مُرواک ء مَهپران رَندانت
 من جَنین ء په مجلس ء نیلان
 (جهانیده: ۲۷۹)

که تو زن هستی از راه خود کنار برو. بانری دختر شیَهک پاسخ داد.
 و از روی خشم این گونه سخن گفت: من اگر زنم نه مانند دیگر زنانم و از زن تو
 برترم. زن به کسی می‌گویند که در خانه‌ها می‌نشیند.
 و به آرایش خود مشغول است و موهای خود را می‌آراید و با شوهران خود
 خلوت می‌کنند.

من این‌گونه زنان را در مجلس و همراهی خود راه نمی‌دهم. (همان: ۲۸۰)
 همان‌گونه که پیش از این گفته شد، طعنه زنی، همواره یکی از عوامل شروع جنگ
 در حماسه بلوچی است؛ در شاهنامه نیز هرچند این امر به طور مستقیم باعث شروع
 جنگ نمی‌شود، اما می‌توان آن را یکی از عوامل پنهانی شروع چنگ‌ها دانست. در
 داستان گردآفرید موقعی که گردآفرید از دژ بیرون می‌آید و مبارز می‌طلبد، سهراب
 پهلوان تورانی با حالات تمسخر می‌گوید که این شکار خودش با پای خود به دام افتاد:
 فرود آمد از دژ به کردار شیر
 کمر بر میان بادپایی به زیر
 به پیش سپاه اندر آمد چو گرد
 چو رعد خروشان یکی و یله کرد
 که گردان کدامند و جنگ‌آوران
 دلیران و کارآزموده سران
 چو سهراب شیراوژن او را بدبد
 بخندید و لب را به دندان گزید
 چنین گفت کامد دگر باره گور
 به دام خداوند شمشیر و زور
 (شاهنامه: ۱۸۵/۲)

و در پایان داستان موقعی که گردآفرید با مکر و حيله خودش را به داخل دژ رساند و از
 دست سهراب خود را نجات داد به بالای دیوار دژ رفته و با تمسخر به سهراب
 می‌گوید:

چو سهراب را دید بر پشت زین
 چنین گفت کای شاه ترکان چین

چرا رنجه گشتی کنون بازگرد هم از آمدن هم ز دشت نبرد
بخندید و او را به افسوس گفت که ترکان ز ایران نیابند جفت
(شاهنامه: ۱۸۹/۲)

سپس به اندرز به او می گوید که بهتر است پیش از آن که رستم به آن جا برسد، همراه سپاهش به توران برگردد. روشن است که گردآفرید نمی دانسته که سهراب پسر رستم و ایرانی است. سراینده می خواهد با این گفتار ریشخندآمیز به زنان هم میهنش سخت هشدار دهد که به پیوند ترکان در نیایند.

سرامی در کتاب «از رنگ گل تا رنج خار» در این باره می نویسد: «فردوسی از طعنه در داستان ها همه جا برای ایجاد موقعیت منطقی برای تحقق حوادث داستان سود جسته است و علی الاصول، از این ابزار برای گسترش دادن تدریجی کینه و دشمنی میان قهرمانان اثر خویش بهره گرفته است. البته در موارد معدودی نیز طعنه نقش تنبیهی دارد و قهرمانان داستان به مدد آن یکدیگر را هشیاری می دهند.» (سرامی، همان: ۳۷۵)

۳-۸. رجزخوانی

«در حماسه بلوچی پهلوانان پیش از رویارویی در میدان نبرد به رجزخوانی، ذکر مردانگی ها و شجاعت های قومی و فردی خویش می پردازند. نکته مهمی که در رجزخوانی پهلوانان حماسه بلوچی وجود دارد، این است که پهلوان ابتدا مقام، مرتبه و بزرگی قوم و حریف خویش را یادآور می شود، سپس با تمام اوصافی که از حریف به عمل آورده است، خود و قبیله اش را برتر از او می شمارد.» (شه بخش، همان: ۵۶) نمونه این رجزخوانی ها را در حماسه بانلی و فتح دهلی می بینیم:

گوهرام پیشاپیش به شاه دهلی اخطار داد و برای او نامه ای نوشت و گفت: که آماده رزم با بلوچان باشد؛ سپاه بلوچان به فرماندهی چاکر به سوی تو دارد می آید. شاه دهلی با شنیدن این پیغام به شدت خشمگین شد و برای چاکر پیغام فرستاد و گفت: «ای چاکر تو شایسته تخت و پادشاهی دهلی نیستی و تو بلوچ هستی و جایگاه تو در کوه و بیابان است و به زندگی در همان جا خرسند باش. ای چاکر من به طور کامل آماده و مجهز هستم با سپاه بزرگ و تجهیزات نظامی پیشرفته ای که دارم در برابر تو خواهم ایستاد.

شاه تیار بَو گون لشکره پوجان
 چون بَد بُرتگ په ای هبر شاء
 جاهه شری تو په سیبیه ردین کلان
 من تیاران چو پیله گمراهه
 سی هزار پوجان دیره گسته
 بیست هزار توپ اون نیاستگ آنت جنگی
 چه تِلاه آه اشربی مَهر
 چو جواب دانگ بانری شیَهک
 چاکر تو بلوچی بی زنند وتی
 نی منی گنحین دهلیه تهتان
 سی هزار پوچ اون گون ان همراهه
 سی هزار پوچ گون منا جنگی
 بیست هزار چات اون پُرانت چه سُهره
 چاکره گوشت گون پُلین رندان
 (جهان‌دیده: ۲۷۹)

گوهرام نامه‌ای را فرستاد / برای شاه دهلی و پیشاپیش به او اخطار داد. / که ای شاه با لشکریان خود برای نبرد آماده باش. / چون که چاکر با سپاهش مانند سیلاب خروشان باران های تابستانی به سویت می‌آید. / شاه دهلی این‌گونه پاسخ داد. / ای چاکر تو بلوچی، کوه نشین و بیابان‌گرد، هستی و در جایگاهی که هستی زندگی کن تو شایسته زندگی کردن در خانه‌های ردیفی شهر هستی / نه که در کاخ من بر تخت پادشاهی بنشینی / من مانند پیلای سرمست آماده نبرد هستم. / سی هزار تن لشکر آماده مرا تشکیل می‌دهند. / سی هزار تن جداگانه در جایی دیگر مستقر هستند. / سی هزار تن جنگجوی دیگر، آماده کارزار هستند. / با بیست هزار قلاده توپ جنگی که آماده شلیک هستند. با بیست هزار چاه پر از طلا و جواهرات و پر از پول و سکه‌های اشرفی. از هر لحاظی تأمین هستم. / (همان: ۲۷۹)

رجزخوانی جزو جدایی ناپذیر حماسه و ادبیات حماسی است. به جرأت می‌توان گفت: هیچ‌یک از داستان‌های رزمی شاهنامه از رجزخوانی تهی نیست. در واقع، رجزخوانی ابزاری است که پهلوانان برای تضعیف قوای روحی حریف از آن بهره می‌گیرند. رجزخوانی‌های شاهنامه را به‌طور کلی می‌توان به دو بخش کوتاه و طولانی تقسیم کرد. با قدری درنگ در باره رجزخوانی‌های شاهنامه آشکار می‌شود که معمولاً آن‌جا که دو پهلوان توان فیزیکی تقریباً برابری دارند، رجزخوانی‌های آنان بیشتر، به درازا می‌کشد. هنگام رویارو شدن سهراب با هجیر، سهراب با حالت غرور و با لحن تمسخر آمیز می‌گوید که تنها به جنگ آمده‌ای و در این جنگ کشته خواهی شد.

چنین گفت با رزم‌دیده هجیر که تنها به جنگ آمدی خیره خیر
چه مردی و نام و نژاد تو چیست که زاینده را بر تو باید گریست
(شاهنامه: ۱۸۳/۲)

هجیر در جواب سهراب می‌گوید: که در سپاه توران هیچ‌کس حریف من نیست و اکنون
سرت را از بدن جدا کرده و به نزد شاه توران می‌فرستم و بدنت را در زیر خاک دفن می‌کنم.
هجیرش چنین داد پاسخ که بس به ترکی نباید مرا یار کس
هجیر دلیر و سپهد منم سرت را هم اکنون ز تن برکنم
فرستم به نزدیک شاه جهان تنت را کنم زیر گل در نهان
(همان: ۱۸۳/۲)

نکته مهم دیگر در باره رجزخوانی در شاهنامه این است که کلام، به‌هنگام
رجزخوانی، لحن حماسی قوی‌تری به خود می‌گیرد. غلامحسین یوسفی در باره
موسیقی کلمات در شعر فردوسی می‌نویسند: «...وی [شاعر] باید اندیشه‌های بلند،
عواطف و احساسات گوناگون و تخیلات دور پرداز خود را- که اکثر، گریزنده و دشوار
یابند-به مدد همین کلمات چنان به دیگران منتقل کند که در آنان نیز همان حال و
انفعال را پدید آورد...شاعر برای آنکه بتواند به چنین مقصودی نایل شود، از همه نیروی
الفاظ مدد می‌جوید. وزن و آهنگ یکی از ارکان مهم شعر است. زیرا شاعر با اختیار
سخن موزون، در ذهن شنونده، شور و هیجان بر می‌انگیزد و او را برای دریافت شعر
خویش آماده می‌سازد.» (یوسفی، همان: ۱۳۶۹)

تفاوتی که می‌توان در رجزخوانی شاهنامه و رجزخوانی‌ها در حماسه بلوچی
یافت، این است که در حماسه بلوچی پهلوان نخست همه رشادت‌ها و دلاوری‌ها و
افتخارات حریف خود را بر می‌شمارد و آنگاه خود را برتر از رقیب خود معرفی
می‌نماید. اما در شاهنامه این‌گونه نیست؛ پهلوان از آغاز می‌کوشد خود را برتر از حریف
معرفی کند. اگرچه گاه به رشادت‌های حریف خود نیز اشاره می‌کند.

بهرام پروین‌گنابادی در باره رجزخوانی در شاهنامه چنین می‌نویسد: «با بررسی
سروده‌های استاد توس می‌توان گفت که در شاهنامه رجز نخستین مرحله جنگ است،
پهلوانان پیش از آغاز جنگ از نام و نژاد یکدیگر سؤال می‌کنند، چرا که نژاد در فرهنگ

ایرانی ارزشی ویژه دارد. پس برای تضعیف روحیه حریف نژادش را خوار و بی‌ارزش شمرده، به تبار خود فخر می‌کنند. دو جنگجو از نبردهای بی‌شمار و سهمگین خود سخن می‌گویند و می‌کوشند به هر شکلی که هست جنگ‌های حریف را کوچک بشمارند. (پروین گنابادی، ۱۳۶۹: ۴۰۵)

۴. نتیجه‌گیری

با بررسی داستان گردآفرید و حماسه بانری و فتح دهلی به این نتیجه می‌رسیم که در هر دو داستان عنصر حماسه مشاهده می‌شود و حماسه یکی از بن‌مایه‌های اصلی در این دو اثر می‌باشد. هر چند که در بسیاری از حماسه‌ها و اسطوره‌های ملل گوناگون جهان در پاره‌ای از بن‌مایه‌ها و گاه ساختار با یکدیگر مشترکند، اما این مشابهت‌ها بیشتر، موردی و انگشت‌شمارند. در حالی که بخش‌های زیادی از ساختار موجود داستان گردآفرید با داستان حماسه بانری و فتح دهلی به گونه‌ای شگفت‌انگیز با یکدیگر شباهت دارند.

یکی از نمونه‌های بارز شباهت این دو داستان، دلاوری و شجاعت زنانه در حماسه بانری و فتح دهلی است؛ آنگاه که بلوچ‌ها به قصر شاه هندوستان حمله کرده، بانری خواهر چاکر، مردانه در برابر دشمن می‌ایستد و شمشیر می‌زند. دلاوری‌های این زن یادآور شیرزنی‌های گردآفرید در برابر سهراب است ولی گردآفرید پس از نبردی کوتاه، اسیر سهراب می‌شود، اما با حيله و ترفند خود را از چنگال سهراب می‌رهاند.

کینه‌توزی و انتقام‌جویی یکی از ویژگی‌های بارز و برجسته حماسه بلوچی است؛ به گونه‌ای که به جرأت می‌توان گفت بخش اعظمی از این حماسه را تحت تأثیر خود قرار داده است. این موضوع در داستان گردآفرید به وضوح می‌توان دید. نمونه بارز انتقام‌جویی در داستان گردآفرید، موقعی است که ساکنان دژ از اسیرشدن هجیر آگاه می‌شوند؛ در آن موقع گردآفرید پهلوان شیر زن ایرانی برای نجات هجیر لباس رزم می‌پوشد و به جنگ دشمن می‌رود. دیگر از شباهت‌های این دو حماسه در موضوع اعتقاد به سرنوشت است که این موضوع عامل مهم پیروزی در این دو حماسه شده است. همچنین رگه‌هایی از طعنه و طنز در تمام حماسه‌های رزمی و عشقی بلوچی به چشم می‌خورد و این موضوع در شاهنامه نیز هر چند به طور مستقیم باعث شروع

جنگ نمی‌شود، اما می‌توان آن را یکی از عوامل پنهانی شروع چنگ‌ها دانست. تفاوت دیگر این دو حماسه در رجزخوانی‌هاست. در حماسه بلوچی پهلوانان پیش از رویارویی در میدان نبرد به رجزخوانی می‌پردازند و پهلوان نخست همه رشادت‌ها و دلاوری‌ها و افتخارات حریف خود را بر می‌شمارد و آنگاه خود را برتر از رقیب خود معرفی می‌نماید. اما در شاهنامه این‌گونه نیست؛ پهلوان از آغاز می‌کوشد خود را برتر از حریف معرفی کند. اگرچه گاه به رشادت‌های حریف خود نیز اشاره می‌کند. میرچاکر پس از پیروزی در حماسه بانری و فتح دهلی، با شاه دهلی سازش و گفتگو کرده و در طی پیمان‌نامه‌ای که با او می‌بندد، دوباره تخت شاهی را به شاه بر می‌گرداند و همراه با سپاهیان به وطن بر می‌گردد اما در داستان گردآفرید پس از رفتن سهراب به توران، سپاه ایران برای گرفتن انتقام راهی توران زمین می‌شوند.

منابع

۱. اسلامی ندوشن، محمدعلی. (۱۳۸۴). *زندگی و مرگ پهلوانان*. تهران: انجمن انتشارات ملی.
۲. آبادی باویل، محمد. (۱۳۵۰). *آیین‌ها در شاهنامه فردوسی*، تبریز: انتشارات کمیته استادان.
۳. پروین گنابادی، بهرام. (۱۳۶۹). *اشارتی بر رجزخوانی در شاهنامه*، تهران: فرهنگ، س ۷.
۴. خالقی مطلق، جلال. (۱۳۹۴). *زنان در شاهنامه*، تهران: مروارید.
۵. جهان‌نیده، عبدالغفور. (۱۳۹۰). *حماسه‌سرایی در بلوچستان*، تهران: انتشارات معین.
۶. رستگار فسایی، منصور. (۱۳۷۹). *فرهنگ نام‌های شاهنامه*، چ ۲، تهران: انتشارات علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۷. سرامی، قدمعلی. (۱۳۸۲). *از رنگ گل تا رنج خار*، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۸. شریف‌زاده، منصوره. (۱۳۶۹). *رزم‌بزار در شاهنامه فردوسی و ایلید هومر از دید تطبیقی*، تهران: فرهنگ.
۹. شهبخش، عظیم. (۱۳۷۴). *بررسی حماسه‌سرایی در زبان بلوچی*، شیراز: نشر نوید.
۱۰. صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۴). *حماسه‌سرایی در ایران*، چ ۷، تهران: انتشارات امیرکبیر.
۱۱. فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۹). *شاهنامه*، تهران: انتشارات قطره.
۱۲. لوی استروس، کلود. (۱۳۷۶). *اسطوره و معنا*، تهران: نشر مرکز.
۱۳. یوسفی، غلامحسین. (۱۳۶۹). *موسیقی کلمات در شعر فردوسی*، ادبستان. شماره ۲۲.

A Comparison of Common Themes between Gordafarid Story and Bannery and the Conquest of Delhi Epic

*Dr. Mahmoud Sadeghzadeh**
*Maryam Davari***

Abstract:

Comparative studies of literary works always reveal secrets and codes, and this enables the recognition of similarities and differences among known works, particularly in terms of their various thinking patterns. Different studies have been conducted about Ferdowsi's Shahnameh and epics of Baluchi ethnic group; however, no comparative study has ever been reported to investigate the common themes between Gordafarid of Shahnameh and Baluchi epic story of Bannery and the Conquest of Delhi. In this paper, with the help of descriptive analytical documentation and comparative method, attempts have been made to analyze and explore the main common themes between these two stories. First, the status of Baluchi epics and a short summary of Gordafarid and Bannery stories are covered. Then, the common themes of the two stories such as the active participation of women, revenge, fate and destiny, peace making, the existence of horses, weapons, contempt and sarcasm and declaim are analyzed, compared and explored. A considerable number of aspects in the two stories are astoundingly similar to each other. Women's bravery, revenge, using humor and sarcasm and the impact of fate are among the major similarities and declaiming methods, resistance and struggle and finally peace making in Bannery's epic and deception and continuing the battle to end it in triumph in Gordafarid's story are among the major dissimilarities of the two works.

Keywords: Shahnameh of Ferdowsi, Gordafarid, Baluchi epics, Bannery and the conquest of Delhi.

* Assistant professor of Islamic Azad University, Yazd branch.

** Ph.D. Persian Language and Literature student, Yazd Islamic Azad University.